

Revisionism and Moral Responsibility

Bahram Alizade*

Assistant Professor, Department of Philosophy Kharazmi University, Tehran, Iran

Abstract

Revisionism about moral responsibility is the view that there is a difference between descriptive account – as we think- and prescriptive account - as we ought to think- about moral responsibility. It is a Revisionist view to believe that (1) the folk intuitions of moral responsibility are incompatibilist, (2) the incompatibilist conception of moral responsibility is incorrect, and (3) the folk intuition of moral responsibility must be reconsidered. Vargas calls the revised concept of responsibility "the responsibility system" and believes that this new concept has all the functions of the previous concept; In other words, it can provide a new justification for individual and social activities that we have formed based on the traditional concept of responsibility - such as blaming, praising, punishing, etc. But it seems that because the model of justification in "the responsibility system" is forward-looking, it is not able to justify retributive justice. At the same time, Vargas must be able to defend the revised concept of responsibility against the "four-case manipulation" argument. This defense is shown to be unsuccessful.

Keywords: Revisionism, moral responsibility, the responsibility system, retributive justice, Manuel R. Vargas.

* bahramalizade@khu.ac.ir

بازنگرش‌گرایی در باب مسئولیت اخلاقی

بهرام علیزاده

استادیار گروه آموزشی فلسفه، دانشکده ادبیات دانشگاه خوارزمی

bahramalizade@khu.ac.ir

چکیده

بازنگرش‌گرایی در باب مسئولیت اخلاقی می‌گوید میان فرضیه توصیفی در باب مسئولیت اخلاقی (آنگونه که می‌اندیشیم) و فرضیه تجویزی (آنگونه که باید بیان‌دیشیم) مغایرت وجود دارد. دیدگاهی بازنگرش‌گروانه به حساب می‌آید که معتقد باشد (۱) فهم عامه از مسئولیت اخلاقی ناهمسازگرایانه است، (۲) فهم ناهمسازگرایانه از مسئولیت اخلاقی درست نیست، و (۳) باید در فهم عامه از مسئولیت اخلاقی بازنگری کرد. وارگاس مفهوم بازنگری‌شده مسئولیت را "نظام مسئولیت" می‌نامد و معتقد است این مفهوم جدید همه کارکردهای مفهوم پیشین را دارد؛ به این معنا که قادر است توجیه تازه‌ای برای فعالیت‌های فردی و اجتماعی که بر مبنای مفهوم سنتی مسئولیت شکل داده‌ایم - مثل سرزنش کردن، ستایش کردن، مجازات کردن و ... - فراهم کند. اما به نظر می‌رسد از آنجا که الگوی توجیه در نظام مسئولیت آینده‌نگرانه است، قادر به توجیه عدالت کیفری نیست. ضمن آنکه وارگاس باید بتواند از مفهوم بازنگری‌شده مسئولیت در برابر استدلال "مداخله‌های چهارگانه" دفاع کند. در این مقاله نشان داده‌ایم که دفاعیه او موفق نیست.

واژگان کلیدی: بازنگرش‌گرایی، مسئولیت اخلاقی، نظام مسئولیت، عدالت کیفری، مانوئل وارگاس.

۱- مقدمه

در یک دسته‌بندی کلی، جنبه‌های مختلف مسئله مسئولیت اخلاقی را می‌توان در سه بخش جای داد:

۱- مباحث توصیفی^۱، ۲- مباحث وجودی^۲، ۳- مباحث تجویزی^۳.

سوال مهم در مبحث توصیفی این است که عامه مردم چه فهمی از مسئولیت اخلاقی و عاملیت دارند و آیا این مفهوم با تعیین‌گرایی (دترمینیسم) همساز است؟ در پاسخ به این سوال، تلاش می‌شود ویژگی‌های شهودات عامه^۴ ذیل نظریه‌ای واحد قرار گیرد. صادق یا کاذب بودن این برداشت از مسئولیت مسئله اصلی مبحث وجودی است؛ فهم عامه از عاملیت و مسئولیت بر چه مبنای متافیزیکی/وجودشناختی استوار است و آیا پذیرش آن معقول است؟ در این بحث، استدلال‌های فلسفی -اعم از پسینی و پیشینی- بار اصلی را به دوش می‌کشند. اگر در پاسخ به مسئله توصیفی، فهم عامه را ناهمسازگرایانه بدانیم و در پاسخ به مسئله وجودی معتقد شویم که این برداشت نادرست است، مبحث سوم یعنی مسئله تجویزی پدید می‌آید. سوال مهم در اینجا این است که چه باید کرد. اگر برداشت ما (عامه مردم) از مسئولیت اخلاقی صادق نباشد، فعالیت‌های گسترده‌ای که بر اساس این مفاهیم بنا کرده‌ایم چگونه توجیه‌پذیر است؟

هر دیدگاهی که مدعی باشد معنای مدنظر خود از عاملیت و مسئولیت را باید تغییر داد در دسته نظریه‌های بازنگرش گروانه قرار می‌گیرد. به طور خلاصه، نظریه‌هایی از این دست می‌گویند باید درباره مسئولیت اخلاقی به گونه دیگر غیر از آنی که تا

کنون می‌اندیشیدیم- بیان‌دیشیم. و طبعاً اگر مسئولیت اخلاقی آن چیزی نیست که تا کنون گمان می‌کردیم، لازم است توجیه و دلیل تازه‌ای برای بسیاری از فعالیت‌های فردی و اجتماعی که بر مبنای این مفهوم شکل داده‌ایم بیابیم؛ فعالیت‌هایی مثل سرزنش کردن، ستایش کردن، مجازات کردن و ... همگی از جمله فعالیت‌هایی به حساب می‌آیند که باید مورد بازنگری قرار گیرند. بنابراین، قبول بازنگرش‌گرایی از مسیر گزاره‌های زیر می‌گذرد:

گ ۱- فهم/شهودات عامه از مسئولیت اخلاقی ناهمسازگرایانه است.

گ ۲- فهم عامه از مسئولیت اخلاقی درست نیست.

گ ۳- باید در فهم عامه از مسئولیت اخلاقی بازنگری کرد.

برای بررسی این دیدگاه، هر یک از این گزاره‌ها را جداگانه بررسی خواهیم کرد و چون از مهم‌ترین نظریه‌های بازنگرش گروانه معاصر که بسیار مورد توجه قرار گرفته، توسط مانوئل وارگاس (Manuel R. Vargas)^۱ مطرح شده است، در ادامه قرائت او از بازنگرش‌گرایی را مبنای بحث قرار خواهیم داد.

۲- بررسی گزاره ۱: محتوای شهودات عامه

بازنگرش‌گرایی مدعی است عموم مردم برداشتی ناهمسازگرایانه از مسئولیت و عاملیت دارند؛ یعنی خود (و دیگران) را به این دلیل مسئول می‌دانند که گمان می‌کنند در لحظه تصمیم‌گیری از امکان‌های بدیل - مشابه آنچه اختیارگرایی توصیف می‌کند - برخوردارند. هدف هر نظریه توصیفی (شناختی) توصیف ویژگی‌های شهودات عامه است نه بررسی صدق و کذب آنها، لذا موفقیت چنین نظریه‌هایی صرفاً در گرو درستی توصیفی است که می‌کنند. برای

¹ descriptive

² substantive

³ prescriptive

⁴ folk intuition

انجام گرفت نتایج مشابهی به دست آمد. توصیفی از رویدادی فیزیکی مثل «به جوش آمدن آب کتری» (شرایط ۱) و توصیفی از رویدادی انسانی مثل «دزدیدن شکلات توسط یک انسان بالغ» (شرایط ۲) در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت. شرکت‌کنندگان معتقد بودند که رویداد فیزیکی در شرایط ۱ باید روی می‌داد و رویداد اخلاقی در شرایط ۲ می‌توانست روی ندهد. با توجه به اینکه از شرکت‌کنندگان خواسته شده بود این فرض را بپذیرند که همه چیزهای دیگر در شرایط ۱ و ۲ تا لحظه وقوع رویداد مورد نظر (جوش آمدن آب و دزدیده شدن شکلات) کاملاً یکسان بوده است، نیکلز نتیجه گرفت که انسان‌ها در حالت عادی دیدگاهی ناموجبیته در باب انتخاب‌ها و تصمیم‌های هم‌نوعانشان دارند. و نهایتاً، در آزمایش دیگری که نیکلز و نوبه (Nichols & Knobe, 2007) مشترکاً انجام داده‌اند، توصیفی متعین‌گرایانه از جهان ممکن W و توصیفی نامتعین‌گرایانه از جهان ممکن W* در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت. این دو توصیف از هر جهت شبیه به هم هستند به جز آنکه در جهان W همه چیز از جمله تصمیم‌های انسانی^۱ نتیجه ضروری رویدادهای پیشین است و در جهان W* تصمیم‌ها نتیجه ضروری رویدادهای گذشته نبوده و می‌شد که به گونه دیگر رخ دهند. سوال آزمایش این بود که کدامیک از این توصیف‌ها به جهان ما نزدیک‌تر است؛ بیش از نیمی از شرکت‌کنندگان جهان W* را برگزیدند. با توجه به آنکه تنها ویژگی خاص جهان W* نسبت به جهان W نامتعین بودن انتخاب‌های انسانی است، نتیجه گرفته شد که مفهوم عامه از عاملیت و انتخاب ناموجبیته است. همانطور که اشاره شد، هیچکدام از این آزمایش‌ها نشان نمی‌دهند که

آنکه مشخص شود این توصیف‌ها درست‌اند یا نه، باید محتوای شهودات عامه بررسی شود. فیلسوفان در این خصوص حرف زیادی برای گفتن ندارند^۲ زیرا فاقد روش‌های لازم برای تعیین محتوای باورهای فهم عامه هستند.^۳ آزمایش‌های تجربی راه بهتری برای تعیین این ویژگی‌ها در اختیار ما می‌گذارند.

در آزمایش‌های تجربی، شهودات عامه در خصوص عاملیت ناهمسازگرایانه توصیف می‌شوند. و اگر فهم عامه در باب مسئولیت برآمده از فهم آنها از عاملیت باشد - چنانکه وارگاس نیز چنین می‌اندیشد - باید پذیرفت که فهم عامه از مسئولیت نیز ناهمسازگرایانه است. در اینجا فقط از باب نمونه به برخی از این آزمایش‌ها اشاره می‌شود. برای مثال، در یکی از این آزمایش‌ها (Nichols, 2004) جعبه‌ای دربسته با درب کشویی به شرکت‌کنندگان - که همگی کودک بودند - نشان داده می‌شود. سپس از آنها خواسته می‌شود به این سوال پاسخ دهند که کدامیک از این حرکت‌ها می‌توانست به گونه‌ای دیگر رخ دهد. در حالت نخست، که یک حرکت فاعلی^۱ رخ می‌دهد؛ درب جعبه باز می‌شود و شخصی کف جعبه را لمس می‌کند. در حالت دوم، حرکتی شیئی^۲ رخ می‌دهد؛ درب کشویی باز می‌شود و توپ روی جعبه به درون آن می‌افتد. تقریباً همه شرکت‌کنندگان پاسخ دادند که شخص می‌توانست به گونه دیگر رفتار کند و همگی این احتمال را برای حرکت شیئی رد کردند. نتیجه‌ای که گرفته شد این بود که ما تصمیم‌ها را - برخلاف رویدادهای غیرانسانی - نامتعین می‌فهمیم (فارغ از اینکه واقعا هم نامتعین باشند یا نه).

در آزمایش مشابه دیگر (Nichols, 2006) که به تناوب بر روی شرکت‌کنندگان کودک و بزرگسال

¹ agent move

² object move

مایک مک‌کنا (McKenna, 2008) می‌توان مدعی شد که این آزمایش‌ها صرفاً نشان می‌دهند که دو معنا از عاملیت و مسئولیت در افواه مردم وجود دارد؛ ناهمسازگرایانه و همسازگرایانه؛ و اساساً لازم نیست همسازگرایان همه معانی رایج در فهم عامه را جدی بگیرند.

اما به نظر می‌رسد نتایج این آزمایش نیز نتواند نشان دهد که فهم عامه از مسئولیت و عاملیت ناهمسازگرایانه نیست. در این آزمایش - که می‌تواند مورد استناد همسازگرایان باشد - پاسخ‌های ناهمسازگرایانه به طور کامل حذف نمی‌شود بلکه به درجات مختلف درصدی از پاسخ‌ها را به خود اختصاص می‌دهد. از قضا ناهمسازگرایان نیز نیازی ندارند منکر شرایطی شوند که در آن فهمی همسازگرایانه از مسئولیت وجود دارد بلکه صرفاً باید بتوانند نشان دهند مسئولیت اخلاقی به یک معنای مهم - که با سرزنش و ستایش اخلاقی پیوند دارد - ناهمسازگرایانه است. یا حتی می‌توان تفسیر دیگری از نتایج این آزمایش ارائه کرد؛ یعنی بگوییم تفاوت داده‌ها در این آزمایش صرفاً حاکی از تفاوت میان جنبه‌های نظری و عملی فهم عامه از مسئولیت و عاملیت است؛ وقتی مسئله تشویق، سرزنش و مجازات یک شخص خاص در میان نباشد، واکنش‌ها ناهمسازگرایانه هستند اما وقتی تشویق یا سرزنش یک شخص خاص (خیالی یا واقعی) به امکانی زنده بدل می‌شود، ملاحظات عمل‌گرایانه‌ای دخیل می‌شوند که بر باورهای نظری ما در خصوص مسئولیت و عاملیت سایه می‌افکنند. مردم در این شرایط عموماً دلایل عمل‌گرایانه خوبی دارند برای آنکه حتی در شرایط متعین نیز افراد را مسئول اخلاقی اعمالشان بدانند. یکی از این دلایل عمل‌گروانه می‌تواند این

تصمیم‌های ما نامتعین است بلکه تنها نشان می‌دهند که فهم عامه از عاملیت و مسئولیت ناهمسازگرایانه (و به طور خاص اختیارگرایانه) است.

البته نتیجه همه آزمایش‌ها تا این حد سراسر است نبود؛ در یکی از مهمترین آنها (Nahmias, E. 2005)، همچون آزمایش قبلی، توصیفی متعین‌گرایانه از جهان ممکن W و توصیفی نامتعین‌گرایانه از جهان ممکن W* در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت. وقتی از شرکت‌کنندگان مستقیماً از مسئولیت‌پذیری پرسش شد (نه مفهوم عاملیت)، پاسخ‌ها با نتایج آزمایش‌های پیشین متفاوت بود. پاسخ‌های ارائه شده را می‌توان اینگونه دسته‌بندی کرد:

نتیجه -۱:

▪ با افزایش مولفه‌های عاطفی: غلبه با پاسخ‌های ناهمسازگرایانه بود.

(یعنی تنها در جهان W* فاعل‌ها مسئول شمرده می‌شدند.)

▪ با کاهش مولفه‌های عاطفی (تا حد صفر): غلبه با پاسخ‌های همسازگرایانه بود.

(یعنی حتی در جهان W نیز فاعل‌ها مسئول شمرده می‌شدند.)

نتیجه -۲:

▪ در مواردی که توصیفات ارائه شده محسوس و انضمامی بود تمایل به همسازگرایی بیشتر بود.

▪ در مواردی که توصیفات ارائه شده انتزاعی‌تر بوده و باید صرفاً در مقام نظر با آن مواجه شویم: تمایل به ناهمسازگرایی بیشتر بود.

اما این داده‌ها را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ یک راه این است که بگوییم برداشت‌های عامه از مسئولیت یکپارچه نیست و عامه مردم مفهوم مسئولیت را به نحو ناسازوار بکار می‌برند. یا همچون

خودمتناقض است. شاید اینگونه باشد اما تمایل دارم اینگونه فکر کنم که بهترین قرائت‌های اختیارگرایی^۴ اینگونه نیستند.» (Vargas, 2007: 141)

وارگاس به جای نقد مفهومی عاملیت ناهمسازگرایانه، معقولیت تجربی آن را زیر سوال می‌برد. او معتقد است به دلیل نبود شواهد کافی، حتی معقول‌ترین قرائت‌های اختیارگرایی در قیاس با دیدگاه‌های رقیب - همسازگرایی و بازنگرش‌گرایی - از کمترین معقولیت تجربی برخوردار است. دلیل این امر شرط اضافه‌ای است که ناهمسازگرایان به شرایط همسازگرایانه^۵ عاملیت و مسئولیت می‌افزایند. این شرط اضافه، دخیل بودن عدم تعین/ایندترمینیسم (به نحوی خاص) است. مسئله صرفاً این نیست که جهان متعین است یا نامتعین. دلایل خوبی وجود دارد برای آنکه بگوییم دست‌کم بخش‌هایی از جهان نامتعین است. ولی صرف وجود عدم تعین برای اختیارگرایی کافی نیست. عدم تعین باید به نحوی خاص، یعنی در زمان و مکان مشخص ظاهر شده و نقش ایفا کند. برای مثال، در قرائت رابرت کین از اختیارگرایی - که وارگاس آن را معقول‌ترین دیدگاه ناهمسازگرایانه می‌داند - فرآیندهای مغزی نامتعین به نحوی خاص در شکل‌گیری "اعمال خود-ساز" (self-forming actions)^۶ نقش ایفا می‌کنند. به این ترتیب که در هنگام تصمیم‌های مهم و چالش برانگیز که اهداف مختلف و متضاد دخیل‌اند، سیستمی آشوبناک در مغز پدید می‌آید و به عدم تعین مرتبه پایین موجود در مغز - احتمالاً در مرتبه کوانتومی مغز - حساسیت نشان می‌دهد. عدم تعین موجود در مرتبه پایین با تاثیر بر سیستم آشوبناکی که توسط تمایلات متضاد فاعل پدید آمده‌اند بر تصمیم‌های شخص تاثیر می‌گذارند. نتیجه چنین فرآیندی پیدایش اعمال یا

باشد که عدم اسناد مسئولیت موجب اخلال در نظم اجتماعی شده و آسیب‌زاست. بنابراین حتی نتایج آزمایش مذکور نیز از این مدعا حمایت نمی‌کند که فهم عامه از مسئولیت و عاملیت همسازگرایانه است. اما همانطور که موکدا اشاره شد، همه این ملاحظات در مقام توصیف محتوای شهودات عامه است نه احراز صدق یا کذب آنها. بررسی صدق و کذب محتوای شهودات عامه در بخش بعدی مقاله و در قالب مدعای دوم بازنگرش‌گرایی بررسی خواهد شد. بازنگرش‌گرا مدعی است که تصویر مذکور بیش از آنکه برآمده از واقعیت باشد محصول تمایلات ماست؛ ما دوست داریم خودمان را موجوداتی با توانایی و ویژگی‌های ناهمسازگرایانه بدانیم ولی واقعیت اینگونه نیست.

۳- بررسی گزاره ۲: نادرستی شهودات عامه

همانطور که در مقدمه گذشت، در مبحث وجودی مربوط به مسئولیت، مسئله صرفاً این نیست که چگونه می‌اندیشیم؛ سوال از چگونگی واقعیت است؛ آیا واقعیت همانگونه است که درباره‌اش می‌اندیشیم؟ دیدگاه‌های بازنگرش‌گروانه به این سوال پاسخ منفی می‌دهند و برای توجیه این دیدگاه از دو دسته دلایل پیشینی و پسینی بهره می‌برند: دلایل پیشینی معقولیت و انسجام درونی ناهمسازگرایی (اختیارگرایی) را هدف قرار می‌دهند و دلایل پسینی معقولیت تجربی آن را به چالش می‌کشند. بازنگرش‌گرایی با قرائت وارگاس از دلایل دسته دوم استفاده می‌کند. به نظر او ممکن است قرائت‌هایی از اختیارگرایی وجود داشته باشند که حتی از انسجام درونی نیز برخوردار باشند: «فیلسوفان گاهی به گونه‌ای در باب اختیارگرایی سخن می‌گویند که گویا آشکارا کاذب یا نامنسجم و

نه معمول است و نه معقول. نظرورزی‌های فلسفی نیز در این خصوص پیشینه موفقی از خود به جا گذاشته‌اند. وارگاس از این ملاحظات نتیجه می‌گیرد که اختیارگرایی - حتی بهترین قرائت‌های آن - فاقد معقولیت تجربی است.

۴- گزاره ۳: بازنگری در مفهوم مسئولیت

آنگونه که گذشت، بازنگرش‌گرایی نظریه‌ای ترکیبی است که از یک بخش شناختی و یک بخش تجویزی تشکیل شده است:

الف) فرضیه توصیفی: فهم عامه از مسئولیت و عاملیت ناهمسازگرایانه است.

ب) فرضیه تجویزی: باید در فهم مان از مسئولیت و عاملیت بازنگری کنیم.

به‌طور کلی، هر نظریه‌ای در خصوص مسئولیت اخلاقی که فرضیه تجویزی آن متفاوت از فرضیه توصیفی‌اش باشد بازنگرش‌گروانه به حساب می‌آید. پس نظریه‌ای که برای مثال، هم در مقام توصیف و هم در مقام تجویز همسازگرایانه باشد - مثل همسازگرایی کلاسیک - بازنگرش‌گروانه به حساب نمی‌آید.

البته می‌توان از گزاره ۱ (فهم عامه از مسئولیت اخلاقی ناهمسازگرایانه است.) و گزاره ۲ (فهم عامه نادرست است.) حذف‌گرایی^۱ در باب مسئولیت اخلاقی را نیز نتیجه گرفت که دیدگاهی شکاکانه در این خصوص به شمار می‌آید؛ مطابق با این دیدگاه، مسئولیت اخلاقی وجود ندارد زیرا شرایط مورد نظر فهم عامه برای مسئولیت اخلاقی را نمی‌توان برآورده کرد. این دیدگاه شکاکانه، فارغ از صحت و سقم، پیش‌فرضی مهم در خود دارد مبنی بر آنکه برداشت

تصمیم‌های آزاد است (Kane, 2007, p. 26). دخالت عدم تعیین در این فرآیند به نحوی خاص انجام می‌شود؛ یعنی اگر علت ورود مغز به وضعیت آشوبناک^۰ اهداف مختلف و متضاد فاعل نباشد، یا اگر سیستم‌های عصب‌شناختی نسبت به عدم تعیین کوانتومی حساس نباشند یا آنقدر حساس نباشند که برای تحت تاثیر قرار دادن خروجی^۰ کافی باشد، اختیارگرایی محقق نمی‌شود.

وارگاس معتقد است شواهد تجربی خوبی برای آنکه عدم تعیین چنین نقش‌هایی ایفا کند وجود ندارد. البته شواهدی مبنی بر اینکه مغز یا بخش‌هایی از مغز در شرایطی آشوبناک عمل می‌کند، وجود دارد. اما همانطور که اشاره شد، آشوبناکی صرف به کار اختیارگرایی نمی‌آید. از سویی، علوم مغزی تبیین‌هایی کاملاً موجبتی از کارکردهای آن ارائه می‌دهند. هیچ مدل علمی معتبری که بر اساس نامتعیین بودن رویدادهای مغزی تدوین شده باشد وجود ندارد. به تعبیر عصب‌شناس و فیلسوف هنریک والتر (Henrik Walter):

«تا به امروز نه تنها هیچ شاهد محکم تجربی که نشان دهد پدیده کوانتوم لوکال در نرون‌ها نقش ایفا می‌کند یافت نشده بلکه دلایل خوبی بر ضد آن وجود دارد.» (Walter, 2001, p. 162)

ممکن است کسی تمام این ملاحظات را صرفاً نشانه‌ای بدانند از اینکه علوم مغزی معاصر علمی ناقص‌اند؛ دانشمندان این علوم مطمئناً در ادامه تحقیقات خود به نقش عدم تعیین در مغز پی خواهند برد. به نظر وارگاس، جدی گرفتن این احتمال به این معناست که بگوییم علوم مغزی باید از فلسفه سرمشق بگیرند که البته سخن بسیار عجیبی است. در کشف ساختارهای مغز، ترجیح فلسفه نظری بر علوم تجربی

^۱ eliminativism

اشاره کردیم. اما این تنها مشکل فهم عامه از عاملیت و مسئولیت نیست. وارگاس معتقد است حتی اگر معضل معقولیت را کنار بگذاریم، این تصویر از مسئولیت نالازم و غیرضروری نیز است (Vargas 2007, p. 160). برای توجیه فعالیت‌ها، باورها و گرایش‌هایی نظیر سرزنش، مجازات و بطور کلی قضاوت‌های اخلاقی، نیازی به عاملیت و مسئولیت - در معنای مورد نظر فهم عامه - نیست. بلکه می‌توان به فهمی متفاوت از عاملیت و مسئولیت دست یافت که همه کارکردهای مورد نیازمان را برآورده کند. به دیگر سخن، این مفهوم بازنگری شده قادر است همه نقش‌هایی که فهم عامه به ناهمسازگرایی نسبت می‌دهد را بر عهده بگیرد.

وارگاس مفهوم بازنگری‌شده مسئولیت را "نظام مسئولیت"^۱ می‌نامد (Vargas 2007, p. 154). نظام مسئولیت مجموعه‌ای است از هنجارهای مرتبط با مسئولیت و فعالیت‌هایی که بر اساس این هنجارها انجام می‌شوند. مسئول دانستن، قضاوت کردن و گرایش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی ملازم با آن مثل مجازات کردن همگی در نظام مسئولیت توجیه خود را به دست می‌آورند. اما توجیه نظام مسئولیت با توسل به اختیارگرایی صورت نمی‌پذیرد. برای توجیه این فعالیت‌ها، تمام آنچه اهمیت دارد این است که بتوانیم ۱- دلایل اخلاقی را درک کرده و ۲- رفتارها را بر اساس آن دلایل کنترل کنیم. تحقق این توانایی‌ها هیچ ارتباطی ندارد به اینکه اعمال ما متعین هستند یا نه. فاعل‌های متعین نیز می‌توانند دلایل اخلاقی را درک کرده و واکنش‌های مناسبی به دلایل اخلاقی نشان دهند. این دسته از فعالیت‌ها بر اساس *اهداف* نظام مسئولیت توجیه می‌شوند. هدف نظام مسئولیت

فهم عامه از عاملیت و مسئولیت نشان دهنده ماهیت واقعی این امور است. بازنگرش‌گرایی برخلاف آن، معتقد است که برداشت فهم عامه از عاملیت و مسئولیت نشان‌دهنده ماهیت واقعی این امور نیست و اینها متفاوت از آن چیزی‌اند که مردم گمان می‌کنند. چنانکه روزگاری مردم آب را یکی از چهار عنصر بسیط جهان می‌دانستند، یا در بسیاری از فرهنگ‌ها اعتقاد بر این بود که شعبده‌باز کسی است با توانایی‌های سحرآمیز، ولی امروزه فهمیده‌ایم فهم عامه از این امور نادرست بوده است؛ آب بسیط نیست، عنصر بنیادین جهان هم نیست. یا شعبده‌بازی را در نظر بگیرید؛ برخلاف تصورات گذشتگان شعبده‌بازی مستلزم برخورداری از توانایی‌های سحرآمیز نیست. نقطه افتراق بازنگرش‌گرایی و حذف‌گرایی در همین جاست؛ بعد از آنکه فهمیدیم آب از عناصر بنیادی‌تر O و H تشکیل شده، یا بعد از آنکه افراد معمولی مثل دیوید کاپرفیلد را نیز شعبده‌باز نامیدیم، این نتیجه را نگرفتیم که آب و شعبده‌بازی وجود ندارند بلکه صرفاً به تغییر تن دادیم؛ یعنی این مفاهیم را به نحوی متفاوت و بهتر مورد بازنگری قرار دادیم. بازنگرش - گرایی مدعی است در خصوص عاملیت و مسئولیت اخلاقی نیز باید اینگونه عمل کنیم. پس بازنگرش - گرایی به خودی خود مستلزم کنارگذاری مسئولیت و مفاهیم همبسته آن مثل سرزنش و ستایش نیست بلکه صرفاً مستلزم نگاهی انتقادی به شهودات عامه است تا بخش‌هایی را که معقولیت کمتری دارد کنار گذاشته و آنها را که ارزشمندتر است حفظ کنیم.

این تغییرات البته دلخواهی نیستند بلکه پیامد مشکلاتی‌اند که مفاهیم سنتی در پی دارند. در بخش پیشین به مهم‌ترین معضل برداشت فهم عامه از عاملیت و مسئولیت یعنی معضل معقولیت تجربی،

¹ the responsibility system

بالا بردن حساسیت و واکنش‌پذیری عامل‌های اخلاقی در قبال ملاحظات اخلاقی است.

بازنگرش‌گرایی هم در خصوص "عامل مسئول" و هم درباره "هنجارهای مسئولیت" نکاتی برای گفتن دارد. ویژگی متمایز عامل مسئول^۱ واکنش‌پذیری به ملاحظات اخلاقی و توانایی او در کنترل رفتارها با توجه به آن ملاحظات است. از اینرو، دلیل^۱ نقش ویژه‌ای در شکل‌گیری عاملیت مسئول ایفا می‌کند. به تعبیر وارگاس، ما موجوداتی دلیل‌باز^۲ هستیم، به این معنا که قادریم - دستکم گاهی - ملاحظات اخلاقی را کشف کرده و بر مبنای دلایل برآمده از آن ملاحظات رفتارهای خود را کنترل کنیم. از این حیث، موجه بودن قضاوت‌های اخلاقی به این بستگی دارد که فاعل بتواند به نحو مناسب در جریان هنجارهای مسئولیت - که خود محصول دلایل‌اند - قرار گیرد. هدف نظام مسئولیت این است که انسان‌هایی که چنین توانایی‌ای دارند^۱ ملاحظات اخلاقی را بیشتر مد نظر قرار دهند و کنترل بهتری بر رفتارهایشان داشته باشند (Vargas 2007, p. 155).

"ملاحظات" - آنگونه که وارگاس این واژه را بکار می‌برد - چیزی است که قابلیت تولید دلیل را دارد. این ملاحظات طبعاً از اهمیت اخلاقی برخوردار بوده و قادر به تولید دلیل برای انجام عمل اخلاقی هستند. هر نظام مسئولیت با توجه به ملاحظات موجود در آن دلایل را تولید و طی این فرآیند، هنجارهای سرزنش و پاداش خلق می‌کند. همانطور که گفته شد، هدف این فرآیند در نهایت آن است که اولاً عامل‌های اخلاقی را به موجوداتی بهتر بدل کند و ثانیاً تعداد این موجودات را افزایش دهد. موجودات بهتر آنهایی هستند که ملاحظات اخلاقی و دلایل

ناشی از آنها را بهتر درک کرده و واکنش‌های مناسب‌تری به آنها نشان می‌دهند. مشارکت وسیع در نظام مسئولیت در طول زمان، مشارکت‌کنندگان را به این هدف نزدیک‌تر می‌کند؛ یعنی آنها به مرور زمان به درک بهتر از ملاحظات اخلاقی و کنترل‌پذیری بیشتر بر رفتارها دست می‌یابند. برای مثال، وقتی کسی به دلیل بی‌ملاحظه‌گی در قبال احساسات و عواطف دیگران، یا آسیب‌رسانی به آنها سرزنش می‌شود، گزندگی این ناخشنودی - که نتیجه سرزنش یا مجازات است - او را و او می‌دارد تا ملاحظاتی که در نظر نگرفته یا به نحو درست در نظر نگرفته، مد نظر قرار دهد. هنجارهای پاداش و سرزنش در موقعیت‌های مختلف در این فرآیند توجیه تولید می‌شوند. حتی خود فرآیند توجیه نیز می‌تواند تولید شود؛ به این ترتیب که در بازنگری‌های مختلف می‌توان ملاحظات مختلفی برای انجام اعمال در نظر گرفت.

وارگاس مفهوم بازنگری شده مسئولیت اخلاقی را بی‌ارتباط با تصور ناهمسازگرایانه از عاملیت و مسئولیت می‌داند. به نظر او با تکیه بر نظام مسئولیت می‌توان چارچوبی قدرتمند برای توجیه فعالیت‌ها و گرایش‌های مبتنی بر آن فراهم کرد بی‌آنکه نیازی به مفهوم ناهمسازگرایانه از مسئولیت باشد. همانطور که اشاره شد، این دسته از فعالیت‌ها و گرایش‌های مسئولانه در صورتی موجه خواهند بود که به فهم بهتر از ملاحظات اخلاقی و واکنش‌پذیری مناسب‌تر به دلایل ناشی از آنها منجر شوند. هنجارهای سرزنش و ستایش که در طی این فرآیند تولید می‌شوند، حتی انگیزه لازم برای عمل مطابق با ملاحظات اخلاقی را به نیز ما می‌دهند. به این ترتیب هر نظام مسئولیتی کم و بیش می‌تواند موجه باشد.

¹ reason

² reasons-trading

هم دلیلی نمی‌شود تا فکر کنیم حساسیت به ملاحظات و توانایی کنترل رفتارها تنها در موجودات انسانی و تنها در یک جهان نامتعین‌گرایانه می‌تواند وجود داشته باشد.

در پایان این بخش، تذکر این مطلب لازم است که بازنگرش‌گرایی همان همسازگرایی نیست. شاید با گفتن اینکه شرایط مسئولیت در دنیایی متعین نیز محقق شدنی است، گمان شود تفاوت عمده‌ای میان بازنگرش‌گرایی و همسازگرایی وجود ندارد. اما باید به این نکته توجه داشت که این دیدگاه برخلاف همسازگرایی - اولاً درک شهود عامه را ناهمسازگرایی می‌داند و ثانیاً هیچ تعهدی به برداشت‌های فهم متعارف ندارد، بلکه برعکس، قائل به تغییر آن است. تمایز میان توصیف و تجویز محصول همین نگرش است. در حالی که همسازگرایان تلاش می‌کنند دیدگاه خود را با شهودات عامه پیوند بزنند؛ برای مثال، مارتین فیشر صراحتاً می‌گوید شبه‌همسازگرایی نسخه بازنگری شده فهم متعارف است (Fischer, 2007, p. 188). لذا اتهام فریب فلسفی^۷ که معمولاً به همسازگرایان وارد می‌شود به بازنگرش‌گرایی وارد نیست. بازنگرش-گرایان معتقدند که باید نحوه تفکرمان را اصلاح کنیم و معنایی از مسئولیت را مبنای فعالیت‌های فردی و اجتماعی مان قرار دهیم که حتی با صدق تعین‌گرایی هم پابرجا می‌ماند.

۵- نقد و بررسی

بازنگرش‌گرایی - با قرائت وارگاس - را می‌توان به طرق مختلف به چالش کشید. یکی از این راه‌ها نقد گزاره ۲ است. گزاره ۲ می‌گوید باید از فهم عامه - یعنی فهم ناهمسازگرایانه - از عاملیت و مسئولیت

ممکن است کسی گمان کند که مفاهیمی مثل 'توانایی تشخیص ملاحظات اخلاقی' و 'توانایی واکنش مناسب به دلایل اخلاقی' مجدداً ما را به معنای ناهمسازگرایانه از عاملیت و مسئولیت باز می‌گردانند. اما به نظر وارگاس لزوماً اینگونه نیست. فرض کنید حیوانات غیرانسانی مثل سگ‌ها موجوبیتی (متعین‌گرایانه) رفتار می‌کنند. همچنین فرض کنید که پروتکلی در خصوص رفتار سگ‌ها وجود دارد که آنها را "ملاحظات رفتار خوب" می‌نامیم. به نظر وارگاس این ملاحظات قادرند برای سگ‌ها دلیل عملی تولید کنند. یعنی می‌توان سگ‌ها را به گونه‌ای تعلیم داد که نسبت به دسته‌ای از ملاحظات که آنها را ملاحظات رفتار خوب نامیدیم واکنش‌پذیر باشند. اگر سگی را بعد از رفتار خوب با کودک تحسین و بعد از رفتار بد سرزنش کنید به مرور زمان ملاحظات رفتار خوب را بهتر لحاظ خواهد کرد و بر اساس این ملاحظات، کنترل بهتری بر رفتارش خواهد داشت. این فرآیند ممکن است محصول عادت‌گری^۱، شرطی-سازی^۲، استدلال‌ورزی^۳ یا ترکیبی از اینها باشد. مهم آن است که این اتفاق در شرایط موجوبیتی هم می‌تواند رخ دهد. البته تفاوت‌های شناختی مهم و واضحی میان انسان‌ها و سگ‌ها وجود دارد و بر اساس همین تفاوت‌هاست که سگ‌ها موجوداتی با واکنش‌پذیری ساده به حساب می‌آیند ولی انسان‌ها قادرند دلایل عمل را ارزیابی کنند. اما پیچیده‌تر بودن توانایی‌های شناختی ما نسبت به آنها به معنای نبودن این توانایی در سگ‌ها نیست. بر اساس این تفاوت-های شناختی، حتی می‌توان انسان‌ها را در میان دیگر موجودات، خاص و متمایز قلمداد کرد، اما حتی این

¹ habituation

² conditioning

³ reasoning

دست کشید، به این دلیل که این دیدگاه فاقد معقولیت تجربی^۱ است یا از حمایت تجربی کمتری نسبت به دیدگاه‌های رقیب برخوردار است. مطابق با این ادعا، نیاز به عدم تعیین سبب نامعقولیت تجربی این دیدگاه می‌شود.

اما نامعقول بودن تجربی دقیقاً به چه معناست؟ احتمالاً مراد این است که علم آینده^۲ روزی قادر خواهد بود نادرستی ناهمسازگرایی را نشان دهد، زیرا علم کنونی توان اثبات این مطلب را ندارد. برخی معتقدند برای تصمیم‌گیری در خصوص اینکه جهان متعین است یا نامتعین، بسیار زود است. در علوم مغزی^۳ مسئله پیچیده‌تر نیز می‌شود. اختیارگرایی معاصر، رابرت کین (kane, 2007, p. 181) خوشبین است که علم در آینده شواهدی به سود نامتعین‌گرایی ارائه کند. همین حالا هم شواهدی از عصب‌شناسی وجود دارد که احتمال نامتعین بودن برخی از رویدادهای مغزی را تقویت می‌کند. این شواهد البته به این معنا نیست که عصب‌شناسان خود را ملتزم به نامتعین‌گرایی می‌دانند ولی دست‌کم نشان می‌دهد که عصب‌شناسی به‌تمامه به تعیین‌گرایی ملتزم نیست. و این یعنی هنوز پاسخ قطعی به این مسئله، دست‌کم در عصب‌شناسی وجود ندارد و این علم برای رسیدن به پاسخ به زمان نیاز دارد. چه بسا در آینده شواهد بیشتری نیز یافت شود. در قرن نوزدهم اکثر دانشمندان گمان می‌کردند جهان کاملاً متعین است. امروزه جور دیگری فکر می‌کنند. البته این احتمال هم وجود دارد که علم آینده به نادرستی ناهمسازگرایی حکم کند اما تا آن زمان هیچ استدلال پیشینی مستقل از تجربه‌ای برای این مدعا وجود ندارد. پس

ناهمسازگرا نیز می‌تواند شانس خود را بیازماید و دست‌کم تا آن زمان از رقبای خود چیزی کم ندارد.

راه دیگر برای نقد بازنگرش‌گرایی نقد گزاره ۳ است. بازنگرش‌گرایی مدعی است که می‌توان به فهمی از عاملیت و مسئولیت دست یافت که همه کارکردهای مدنظر فهم متعارف را برآورده کند. همانطور که پیشتر نیز بیان شد، این کارکردها عبارتند از توان درک دلایل اخلاقی و کنترل رفتار بر اساس آنها. بازنگرش‌گرا معتقد است این توانایی‌ها حتی در دنیای متعین نیز امکان‌پذیر است. لذا مفهوم بازنگری شده مسئولیت اخلاقی علی‌الادعا قادر است همه نقش‌های مدنظر فهم عامه را ایفا کند. اما نکته اینجاست که مفهوم بازنگری شده مسئولیت برای آنکه همه نقش‌های سنتی خود را ایفا باید بتواند گرایش‌ها و فعالیت‌های کیفرباورانه^۴ را در نظام مسئولیت جای دهد. بطور کلی، در یک نظام مسئولیت واکنش به ملاحظات اخلاقی به دو نحو امکان‌پذیر است:

الف) واکنش‌های گذشته‌نگرانه

ب) واکنش‌های آینده‌نگرانه

می‌دانیم که گرایش‌ها و فعالیت‌های کیفرباورانه با رویکرد گذشته‌نگرانه توجیه می‌شوند. معنایی از مسئولیت که برآمده از ملاحظات گذشته‌نگرانه است، معنای "شایستگی-بنیاد"^۵ و معنایی که از ملاحظات آینده‌نگرانه برمی‌آید "به‌سازی اخلاقی مشروع"^۵ نامیده می‌شود. اکنون دو گزینه پیش روی بازنگرش-گرایی قرار دارد؛ نخست آنکه بپذیرد انسان‌ها به معنای شایستگی-بنیاد مسئول اخلاقی هستند. در این صورت این دیدگاه باید برابر استدلال ناهمسازگرایان

¹ empirical plausibility

² Future science

³ brain sciences

⁴ basic desert

⁵ legitimately moral improvement

این به خودی خود برای یک دیدگاه بازنگرش‌گروانه اشکالی حل‌ناشدنی نیست، اما برای کسی مثل وارگاس مسئله از آنجایی بغرنج می‌شود که او می‌خواهد معنای کیفرباورانه مسئولیت را نیز در نظام مسئولیت حفظ کند.

ضمن آنکه مفهوم بازنگری شده مطلوب وارگاس از عاملیت و مسئولیت مفهومی همسازگرایانه است و همانطور که بیان شد، یکی از مهمترین چالش‌ها در برابر همسازگرایی استدلال بر اساس "مداخله‌های چهارگانه"^۳ است. در این استدلال که صورتبندی آن از درک پرboom (Derk Pereboom) است، نخست نمونه‌ای بیان می‌شود که در آن شروط همسازگرایانه برآورده می‌شود ولی شهودات ما تایید می‌کنند که مسئولیت اخلاقی در این شرایط محقق نمی‌شود، در ادامه سه نمونه دیگر ذکر می‌شود که از جنبه‌هایی که به مسئولیت اخلاقی مربوط می‌شود، تفاوت معتنا بهی با مثال ۱ ندارند. همسازگرا معتقد است در مثال ۴ اشخاص از مسئولیت اخلاقی برخوردارند. اما همانطور که گفته شد، تفاوت مهم و مربوط میان این چهار مثال وجود ندارد، لذا برای حفظ سازواری لازم است که اگر به عدم مسئولیت در مثال ۱ حکم کردیم در مثال ۴ نیز چنان کنیم. پس ایده اصلی کسی که از این استدلال^۱ حمایت می‌کند این است که حکم به عدم مسئولیت از مثال نامعمول ۱ به مثال متعارف ۴ تعمیم‌پذیر است. مثال‌ها اینها هستند (Pereboom 2001, pp. 110-17):

مثال ۱- پروفیسور پلام موجودی است از هر جهت شبیه انسان اما درواقع او مخلوق عصب-شناسانی است که می‌توانند از طریق تکنولوژی رادیویی در تصمیم‌های او مداخله کنند (با ایجاد

سخت، یعنی استدلال "مداخله‌های چهارگانه"^۱ دفاع کند. دوم آنکه، انکار کند که فاعل به معنای استحقاق-پایه مسئول اخلاقی است؛ صرفاً به دلیل دستیابی به بهترین پیامدهای اخلاقی، باید با دیگران به گونه‌ای رفتار کنیم که گویا مسئول هستند. کسی مثل پرboom (Pereboom, 2001, 156) از این دیدگاه حمایت می‌کند؛ او در خصوص گرایش‌ها و فعالیت‌های کیفرگرایانه حذف‌گراست زیرا معتقد است که مسئولیت اخلاقی به معنای شایستگی-بنیاد با تعیین-گرایی سازوار نیست.^۲ به نظر پرboom ملاحظات آینده-نگرانه برای تحقق مسئولیت کافی است. مشکل اینجاست که وارگاس دیدگاه بازنگرش‌گروانه خود را دیدگاهی شکاکانه نمی‌داند. این یعنی دیدگاه او باید بتواند فعالیت‌ها و گرایش‌های کیفرباورانه و ملاحظات گذشته‌نگرانه را حفظ کند. روشن است که فعالیت‌های کیفرباورانه - مثل سرزنش، مجازات و ...- تولید رنج می‌کنند لذا ارزش منفی دارند و انجام آنها نیازمند توجیه است. وارگاس باید بتواند نشان دهد که چرا این دسته از فعالیت‌ها در نظام مسئولیت دارای ارزش مثبت هستند. به دیگر سخن، عدالت کیفری^۲ در نظام مسئولیت چگونه توجیه می‌شود؟

روش وارگاس در توجیه این دسته از فعالیت‌ها همان الگوی کلی او در توجیه هنجارهای اخلاقی است؛ یعنی این فعالیت‌ها تا جایی موجه‌اند که حساسیت انسان‌ها نسبت به ملاحظات اخلاقی را بیشتر کنند. این الگو به وضوح آینده‌نگرانه است، لذا قادر به توجیه عدالت کیفری نیست. به این ترتیب، برخلاف ادعای وارگاس، مفهوم بازنگری شده مسئولیت اخلاقی قادر نیست همه نقش‌هایی که مفهوم سنتی مسئولیت ایفا می‌کرد را به عهده بگیرد.

¹ four-case manipulation

² retributive justice

³ four-case" argument

آغاز زندگی پلام، ذهن او را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده‌اند که اغلب -نه همیشه- بر اساس دلایل خودمحوارانه عمل می‌کند. او پیامدهای عمل را به نحو کاملاً معقول می‌سنجد، هنگام تامل فرایندهای دلیل-محور را لحاظ می‌کند و دارای تمایلات مرتبه اول و مرتبه دوم است. لذا او توان درک این را داشت که عمل او به لحاظ اخلاقی چه وضعیتی دارد ولی تمایلات خودمحوارانه او را به انجام قتل سوق داده است. البته این تمایلات شکست‌ناپذیر هم نبوده‌اند.

پربوم می‌گوید شهودات ما پلام ۲ را هم مسئول نمی‌داند. و از آنجا که مثال ۲ تمام شرایط همسازگرایانه را رعایت می‌کند لذا این مثال نقضی بر همسازگرایی نیز به شمار می‌آید. نمی‌توان به صرف وجود فاصله زمانی میان مداخله و عمل انجام شده، پلام را مسئول اخلاقی عمل انجام شده دانست. این فاصله زمانی چه دو ثانیه باشد و چه سی سال، هیچ ارتباطی با تحقق یا عدم تحقق مسئولیت اخلاقی ندارد. همان دلایلی که سبب می‌شد در مثال ۱ حکم به فقدان مسئولیت کنیم در مثال ۲ نیز فقدان مسئولیت را تبیین می‌کند. مثال ۲ در قیاس با مثال ۱ نزدیک‌تر به وضعیت متعارف است اما اکنون به مثال ۳ توجه کنید که به وضعیت متعارف شبیه‌تر از هر دو مثال قبلی است.

مثال ۳- پلام همانند دیگر انسان‌های متعارف است جز آنکه تحت تعالیم خشک و سخت‌خانواده و جامعه قرار داشته است. او تحت این تعالیم اغلب -نه همواره- خودمحوارانه عمل می‌کند. این تعالیم متعلق به دوره کودکی او بوده لذا او نمی‌توانست خود را از چنین محیطی دور کند. مابقی شرایط مشابه دو مثال قبلی است؛ او پیامدهای عمل را به نحو کاملاً معقول می‌سنجد، هنگام تامل فرایندهای دلیل-محور

تمایلات یا اصلاح تمایلات ایجاد شده در او). فرض کنید عصب‌شناسان در مغز او به طور موضعی مداخلاتی کردند که در نتیجه آن، فرآیندی از تامل-ورزی در مغز او فعال می‌شود که تمایلاتی خودمحوارانه^۱ در پی دارد. این فرآیند که فرآیندی دلیل-محور^۲ است به عمل منتهی می‌شود. او در پی این تمایلات خودمحوارانه تصمیم به قتل وایت می‌گیرد. تمایلات مرتبه اول پلام برای کشتن وایت با تمایلات مرتبه دوم او کاملاً منطبق است. البته او مجبور^۳ هم نیست؛ یعنی عمل او محصول تمایلاتی مقاومت‌ناپذیر نیست. به دیگر سخن، عصب‌شناسان تمایلاتی تا آن حد مقاومت‌ناپذیر در او بوجود نمی‌آورند که بتوان گفت او مجبور بوده است. (او بر اساس دلایل اخلاقی تصمیم گرفته است ولی قبل از انجام عمل، مداخله‌گر تمایلات خودمحوارانه را در او فعال کرده است).

در مثال ۱ عمل پلام در شرایطی همسازگرایانه انجام شده است اما خود همسازگرایان - و البته شهودات ما- او را مسئول اخلاقی عمل انجام شده نمی‌دانند. شاید کسی بگوید حالات ذهنی پلام به این دلیل که مستقیماً و بی‌واسطه توسط مداخله‌گر بوجود آمده است دلیلی است که پلام را مسئول ندانیم. در پاسخ به این اشکال، پربوم مثال دوم را مطرح می‌کند. در مثال دوم حالات ذهنی پلام محصول مستقیم فعالیت مداخله‌گر نیست بلکه فاصله‌ای میان فعالیت مداخله‌گر و پیدایش حالات ذهنی در فاعل وجود دارد:

مثال ۲- شرایط مثال ۲ کاملاً شبیه مثال ۱ است و تنها نحوه مداخله تغییر کرده است؛ عصب‌شناسان در

¹ egoistic

² reasons-responsive

³ constrained

درواقع هدف این استدلال این است که نشان دهد هیچ تفاوت مهمی میان تعیین‌گرایی و مداخله مستقیم وجود ندارد. لذا استدلال بر اساس مثال‌های چهارگانه را می‌توان اینگونه صورتبندی کرد (McKenna 2008; Mele 2008):

- ۱- فاعل دستکاری شده مسئول اخلاقی نیست.
 - ۲- هیچ تفاوت مرتبط با مسئولیت اخلاقی میان فاعل دستکاری شده و فاعل متعین وجود ندارد.
 - ۳- پس فاعل متعین مسئول اخلاقی نیست.
- اگر شهودات ما فاعل دستکاری شده را مسئول ندانند برای حفظ سازواری باید فاعل متعین را نیز مسئول ندانند. و اگر این استدلال درست باشد مفهوم بازنگری شدهٔ وارگاس نیز با چالش مواجه خواهد شد. وارگاس البته استدلال پرپوم را ردیه‌ای بر بازنگش‌گرایی نمی‌داند و صرفاً آن را نقدی بر برداشت فهم متعارف از مسئولیت اخلاقی می‌شمارد (Vargas, 2007, p. 212). به نظر او، حتی اگر فهم متعارف -یا مفهوم بازنگری‌نشدهٔ مسئولیت- میان مثال ۱ و مثال ۴ تمایز قائل نشود مفهوم بازنگری شده می‌تواند چنان کند؛ برای این هدف، باید میان مسئول دانستن شخص و قابلیت ستایش و سرزنش او تمایز قائل شد: این که شخص^۰ مسئول به حساب می‌آید یا نه - یعنی بر اساس هنجارهای مسئولیت می‌توان او را مورد ارزیابی قرار داد یا نه- باید تفکیک شود از این که هنجارهای مسئولیت - سرزنش و ستایش- در خصوص یک عامل خاص در موقعیت خاص - با این فرض که او عامل مسئول است- چه می‌گویند. وقتی عمل شخص برای مثال، اهمیت اخلاقی ندارد یا عملی است که هنجارهای سرزنش و ستایش آن را نه ستایش می‌کنند و نه سرزنش، در هر دوی این شرایط می‌توان گفت که

را لحاظ می‌کند و دارای تمایلات مرتبه اول و مرتبه دوم است. لذا او توان درک این را داشت که عمل او به لحاظ اخلاقی چه وضعیتی دارد ولی تمایلات خودمحوارانه - که شکست‌ناپذیر هم نبوده‌اند - او را به انجام قتل سوق داده است.

کسی که در مثال ۳ پلام را مسئول می‌داند باید بگوید چه فرقی میان مثال ۲ و مثال ۳ وجود دارد که در مثال ۲ پلام مسئول نیست ولی در مثال ۳ مسئول است. در حالی که آن چیزی که در هر سه مثال فقدان مسئولیت را در پی دارد فقدان کنترل است که محصول متعین شدن تصمیم‌های اوست. اما اکنون به مثال آشناتر چهارم توجه کنید:

مثال ۴: جهان کاملاً فیزیکی است و تعیین‌گرایی فیزیکی صادق است. پلام انسانی معمولی است. او در شرایط متعارف رشد کرده و اغلب - نه همواره- تصمیم‌های خودمحوارانه می‌گیرد و عمل می‌کند. مابقی شرایط مشابه سه مثال قبلی است؛ او پیامدهای عمل را به نحو کاملاً معقول می‌سنجد، هنگام تامل فرایندهای دلیل-محور را لحاظ می‌کند و دارای تمایلات مرتبه اول و مرتبه دوم است. لذا او توان درک این را داشت که عمل او به لحاظ اخلاقی چه وضعیتی دارد ولی تمایلات خودمحوارانه - که شکست‌ناپذیر هم نبوده‌اند - او را به انجام قتل سوق داده است.

اگر در مثال ۳ حکم به فقدان مسئولیت کنیم در مثال ۴ نیز باید چنان کنیم. هیچ ویژگی خاصی در مثال ۳ وجود ندارد که موجب تفاوت در حکم شود جز اینکه متعین شدن تصمیم‌های پلام محصول نیروهای علی طبیعت است نه فاعل‌های دیگر. چه بسا همسازگرایان بر همین تمایز نکته تأکید کنند اما به نظر پرپوم این ویژگی متمایزکننده‌ای برای مسئولیت یا عدم مسئولیت نیست.

فاعل مسئول است بدون آنکه در آن شرایط خاص مستحق سرزنش یا ستایش باشد.

پس به نظر وارگاس با دو مسئله مجزا مواجهیم؛ ۱- مسئله مسئولیت و ۲- مسئله کاربرد هنجارهای ستایش و سرزنش. در خصوص مسئله اول (مسئولیت)، او معتقد است که شخص در مثال‌های ۲، ۳ و ۴ مسئول است زیرا ساختارهای اساسی عاملیت مسئول - یعنی توانایی شناسایی ملاحظات اخلاقی و کنترل مناسب رفتارها بر اساس آنها- در این مثال‌ها وجود دارد. اهمیتی ندارد که این توانایی‌ها چگونه برای او حاصل شده‌اند. حتی در مثال ۱ نیز اسناد مسئولیت به کلی منتفی نمی‌شود و منوط به آن است که مداخله عصب‌شناس به گونه‌ای باشد که توانایی شناسایی ملاحظات اخلاقی و کنترل مناسب رفتارها بر اساس آنها را زائل کند. در غیر این صورت حتی در این مثال نیز مسئولیت به طور کلی از بین نمی‌رود.

اما در خصوص مسئله دوم - یعنی کاربرد هنجارهای ستایش و سرزنش - مسئله پیچیده‌تر است. زیرا برای بکارگیری ستایش و سرزنش، مسئول بودن فاعل لازم است ولی کافی نیست. در مثال ۱ با آنکه شخص عامل مسئول به حساب می‌آید ولی هنجارهای سرزنش یا ستایش بر او صدق نمی‌کند. هنجارهای سرزنش محتوای خود را از مناشیء گوناگونی دریافت می‌کنند؛ اهداف نظام مسئولیت (که در قرائت وارگاس این اهداف عبارتند از پرورش حساسیت‌پذیری نسبت به ملاحظات اخلاقی)، محدودیت‌های روانشناختی و الزام‌های نظریه ما در اخلاق هنجاری همگی در هنجارهای سرزنش دخیل‌اند. با توجه به این ملاحظات، کاربرد هنجارهای سرزنش و ستایش در مثال ۱ موجه نیست. در مثال ۲ نیز مداخله - برنامه‌ریزی عصبی - به‌طور

کلی نافی سرزنش و ستایش نیست، هرچند مشکل - ساز است. اما در خصوص مثال‌های ۳ و ۴ ماجرا به - کلی متفاوت است. این افراد کاملاً سرزنش‌پذیر هستند. فرهنگ و تربیت خانوادگی در مثال ۳ شرایط غیرمعقولی را رقم نمی‌زند تا شخص نتواند توانایی شناخت و کنترل خویش را بکار گیرد. در مثال ۴ نیز ماجرا از همین قبیل است. بنابراین وارگاس سخن پر بوم را نمی‌پذیرد که این مثال‌ها ویژگی‌های متمایزکننده‌ای ندارند.

اما به نظر می‌رسد که وارگاس مجاز به تفکیک مسئله مسئولیت از مسئله کاربرد هنجارهای مسئولیت برای پاسخ به این مشکل نیست. زیرا همانطور که در بخش ۴ گفته شد، مسئولیت اخلاقی بر مبنای اهداف نظام مسئولیت توجیه‌پذیر است. هدف نظام مسئولیت - یعنی فهم بهتر ملاحظات اخلاقی و واکنش‌پذیری مناسب به دلایل ناشی از آنها - منوط است به این که فاعل‌ها از "توانایی تشخیص ملاحظات اخلاقی" و "توانایی واکنش مناسب به دلایل اخلاقی" برخوردار باشند. این توانایی‌ها به مرور زمان با مشارکت فاعل در نظام مسئولیت بهبود یافته و بدین ترتیب، نظام مسئولیت به هدفش نزدیک‌تر می‌شود. مشارکت در نظام مسئولیت با بکارگیری هنجارهای مسئولیت - یعنی ستایش و سرزنش - امکان‌پذیر می‌شود. همانطور که سگ‌ها بر اساس نظام پاداش و جزا به مرور زمان رفتارهای بهتری از خود بروز می‌دهند، انسان‌ها نیز در فرآیندی مشابه به موجوداتی بهتر بدل می‌شوند. اما اگر مسئولیت بر اساس هدف نظام مسئولیت توجیه شود و این هدف جز با بکارگیری هنجارهای مسئولیت امکان‌پذیر نباشد چگونه می‌توان شرایطی را تصویر کرد که در آنها مسئولیت اخلاقی وجود داشته باشد ولی بکارگیری هنجارهای

به برداشت فهم متعارف از عاملیت و مسئولیت ندارند. باید (و می‌توان) به فهمی از عاملیت و مسئولیت دست یافت که همه کارکردهای مورد نیاز فهم عامه را برآورده کند. این مفهوم بازنگری‌شده همان چیزی است که وارگاس آن را نظام مسئولیت می‌نامد. نظام مسئولیت مجموعه‌ای از هنجارهای مسئولیت اخلاقی و گرایش‌ها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی ملازم با آن - از جمله سرزنش و ستایش - است. توجیه نظام مسئولیت هیچ نیازی به اختیارگرایی ندارد بلکه فعالیت‌ها در آن بر اساس اهداف نظام مسئولیت توجیه‌پذیر است. هدف نظام مسئولیت بالا بردن حساسیت و واکنش‌پذیری عامل - های اخلاقی در قبال ملاحظات اخلاقی است لذا دلیل نقش ویژه‌ای در شکل‌گیری عاملیت مسئول ایفا می‌کند و تمام آنچه اهمیت دارد این است که بتوانیم ۱- دلایل اخلاقی را درک کنیم و ۲- بر اساس آن دلایل رفتارهایمان را کنترل کنیم. به نظر بازنگرش‌گرا تحقق این توانایی‌ها هیچ ارتباطی ندارند به اینکه اعمال ما متعین هستند یا نه، چرا که فاعل‌های متعین نیز قادرند واکنش‌های مناسبی به دلایل اخلاقی نشان دهند.

در نقد این دیدگاه، به جز گزاره ۱ که داده‌های تجربی از آن حمایت می‌کردند، هم به گزاره ۲ و هم به گزاره ۳ نقدهایی مطرح شد. در نقد گزاره ۲ بیان شد که علم کنونی توان اثبات متعین بودن جهان - به‌ویژه متعین بودن فرآیندهای مغزی - را ندارد. هیچ دلیل پیشینی‌ای وجود ندارد که علم در آینده شواهدی به سود نامتعیّن‌گرایی ارائه نکند. اختیارگرایانی مثل کین با اشاره به برخی شواهد تجربی نسبت به این پیش‌بینی خوش‌بین‌اند.

مسئولیت امکان‌پذیر نباشد. وارگاس معتقد است شخص در مثال ۱ و تا حد زیادی در مثال ۲، عامل مسئول به حساب می‌آید ولی هنجارهای سرزنش یا ستایش بر او صدق نمی‌کند. جهان ممکن را فرض کنید که شرایط آن کاملاً مشابه شرایط مثال ۱ است. وارگاس قاعدتا باید بگوید که در این جهان ممکن مسئولیت وجود دارد ولی نمی‌توان فاعل مسئول را برای اعمالش ستایش یا سرزنش کرد، در حالی‌که با توجه به توضیحات بالا، بدون بکارگیری هنجارهای مسئولیت - یعنی ستایش و سرزنش - توجیه مسئولیت اخلاقی در نظام مسئولیت امکان‌پذیر نیست.

۶- جمع‌بندی

گفتم که بازنگرش‌گرایی محصول ناهمسانی فرضیه‌های توصیفی و تجویزی در باب مفهوم مسئولیت است. پس برای آنکه بازنگرش‌گرا به شمار آییم باید گزاره‌های ۱-۳ را بپذیریم؛ یعنی بپذیریم فهم عامه از مسئولیت اخلاقی ناهم‌سازگرایانه است (گ ۱)، این برداشت از مسئولیت اخلاقی درست نیست (گ ۲) و باید در فهم عامه از مسئولیت اخلاقی بازنگری کرد (گ ۳). در این مقاله، با اشاره به تعدادی از آزمایش‌های تجربی، نتیجه گرفته شد که داده‌های تجربی از گ ۱ حمایت می‌کنند؛ یعنی فهم عامه از مسئولیت و عاملیت ناهم‌سازگرایانه (اختیارگرایانه) است. در بررسی گزاره ۲، مدعای بازنگرش‌گرا در خصوص ناهم‌سازگرایان مورد مذاقه قرار گرفت. بنابر بازنگرش‌گرایی، حتی اگر ناهم‌سازگرایان (اختیارگرایی) نظریه‌ای ممکن و منسجم باشد، به دلیل نیاز به عدم تعین، فاقد معقولیت تجربی است. لذا بازنگرش‌گرا معتقد است واقعیت آنگونه نیست که درباره‌اش می‌اندیشیم و قضاوت‌های اخلاقی ارتباطی

- . 1971. "Freedom of the Will and the Concept of a Person." *Journal of Philosophy* 68: 5–20.
- Hume, David. 1739/1978. *A Treatise of Human Nature*. Oxford: Oxford University Press.
- Kane, R & Fischer, J, M & Pereboom, D & Vargas, M.; *Four Views On Free Will*; (ed.) Ernest Sosa; Blackwell Publishing, 2007.
- Kane, Robert (1996) *The Significance of Free Will* (New York: Oxford University Press).
- . (1999) "Responsibility, Luck, and Chance: Reflections on Free Will and Indeterminism," *Journal of Philosophy* 96, 217–40.
- McKenna, Michael. 2008. "A hard-line reply to Pereboom's four-case manipulation argument." *Philosophy and Phenomenological Research*, 77(1): 142-159.
- Mele, Alfred. 2006. *Free Will and Luck*. New York: Oxford University Press.
- Nahmias, E. (2005). Agency, authorship, and illusion for consciousness and cognition. *Consciousness and Cognition*, 14, 771–85.
- Nichols, S., & Knobe, J. 2007. Moral responsibility and determinism: Empirical investigations of folk intuitions. *Nous* 41, 663–85.
- Nichols, S., 2004. The folk psychology of free will: Fits and starts. *Mind & Language* 19, 473–502.
- . (2006) "Folk intuitions on free will". *Journal of Cognition and Culture* 6.
- Pereboom, Derk. 2014. *Free will, agency, and meaning in life*. : Oxford University Press.
- . (2001) *Living Without Free Will* (New York: Cambridge)
- . 2009. Hard Incompatibilism and Its Rivals. *Philosophical Studies* 144, 21-33.
- Vargas, Manuel (2005) "The Revisionist's Guide to Moral Responsibility," *Philosophical Studies* 125, 399–429.
- . "Moral Influence, Moral Responsibility." In *Essays on Free Will and Moral Responsibility*, edited by Nick Trakakis, and Daniel Cohen, 90-122. Newcastle, UK: Cambridge Scholars Press, 2008.
- . 2004. Responsibility and the Aims of Theory: Strawson and Revisionism. *Pacific Philosophical Quarterly* 85 (2): 218-41.
- Walter, Henrik (2001) *Neurophilosophy of Free Will: From Libertarian Illusions to a Concept of Natural Autonomy* (Cambridge,

در نقد گزاره ۳ نیز گفته شد، برخلاف آنچه بازنگرش گرا مدعی است، مفهوم بازنگری شده مسئولیت قادر نیست همه نقش‌هایی را ایفا کند که فهم عامه به اختیارگرایی نسبت می‌دهد. زیرا برای این کار باید بتواند گرایش‌ها و فعالیت‌های کیفرگرایانه را در نظام مسئولیت جای دهد. توجیه هنجارها در نظام مسئولیت با توسل به هدف نظام مسئولیت، یعنی تبدیل انسان‌ها به اشخاصی با حساسیت بیشتر، انجام می‌شود که آشکارا پیامدگروانه – آینده نگرانه- است، در حالی که توجیه عدالت کیفری از رویکردهای گذشته‌گروانه بهره می‌برد.

ضمن آنکه مفهوم بازنگری شده عاملیت و مسئولیت در نهایت همسازگرایانه است. در بخش انتهایی مقاله به یکی از مهمترین چالش‌ها در برابر همسازگرایی، یعنی استدلال بر اساس "مداخله‌های چهارگانه" اشاره شد. ایده اصلی استدلال این است که در این مثال‌ها مسئولیت‌ناپذیری از مثال نامعمول ۱ به مثال متعارف ۴ که در شرایط همسازگرایانه انجام می‌شود، تعمیم پذیر است. همانطور که بیان شد، بازنگرش گرا با تفکیک میان مسئله مسئولیت و مسئله سرزنش‌پذیری، تعمیم‌پذیری از مثال ۱ به مثال ۴ را با چالش مواجه می‌کند. اما همانطور که گفته شد، در نظام مسئولیت که تحقق مسئولیت در نهایت مبتنی بر بکارگیری هنجارهای مسئولیت است، این تفکیک امکان‌پذیر نیست.

منابع

- Fischer, John Martin, and Mark Ravizza 1998. *Responsibility and Control: A Theory of Moral Responsibility*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Frankfurt, Harry G. (1969) "Alternate Possibilities and Moral Responsibility," *Journal of Philosophy* 66, 829–39.

^۱ مانوئل وارگاس فارغ‌التحصیل دانشگاه استنفورد و استاد فلسفه دانشگاه سن‌دیگو (UC San Diego) است:

<https://philosophy.ucsd.edu/people/faculty.html>
mrvargas@ucsd.edu

^۲ از میان دلایل مورد استناد فیلسوفان دلیل استلزام (van Inwagen, 1983) و مثال‌های فرانکفورت (Frankfurt, 1969) است که اولی موید ناهمسازگرایی و دومی موید همسازگرایی است. امروزه تقریباً همه پذیرفته‌اند که نسخه‌های اولیه مثال‌های فرانکفورت ناکارآمدند و تلاش برای بازسازی این مثال‌ها نیز به هر چه پیچیده‌تر شدن آنها انجامیده است تا جایی که انتساب آنها به فهم متعارف را با تردیدهای جدی مواجه کرده است اما سادگی دلیل استلزام خود دلیلی بر شهودی بودن آن است. وارگاس نیز معتقد است که دلایل ناهمسازگرایی به شهود متعارف نزدیک‌ترند و قوت و تاثیرگذاری خود را از همسویی با برداشت‌های شهودات عامه دارند (Vargas, 2007, p. 133). اگر شهودات ما ناهمسازگرایی نبود فهمش دشوار می‌بود که چرا دلیل استلزام تا این حد قانع‌کننده است. از این جهت دلایل همسازگرایی همواره با این چالش مواجه هستند که معنای مورد نظر آنها از آزادی همانی نیست که انسان‌های متعارف به آن می‌اندیشند. اما همانطور که در متن مقاله نیز تصریح شد، در اینجا مسئله درستی یا نادرستی این دلایل نیست بلکه رسیدن به توصیفی از محتوای شهودات عامه است.

^۳ برچسب «عامیانه» متضمن هیچ معنای تحقیرآمیزی نیست بلکه صرفاً به «انسان‌های متعارف» اشاره می‌کند.

^۴ وارگاس در اینجا اختیارگرایی رویدادی-علی با قرائت رابرت کین را مد نظر دارد چرا که او – و البته بسیاری دیگر – این دیدگاه را به لحاظ تجربی معقول‌ترین قرائت اختیارگرایی می‌داند، لذا عمده حملات خود را نیز به این دیدگاه معطوف می‌کند.

^۵ آن دسته از اعمال ذهنی که در شرایطی رخ می‌دهند که گزینه‌های رقیب و انگیزه‌های متضاد ذهن عامل را دچار کشمکش و تردید کرده است. برای مثال، تصمیم‌های مهم اخلاقی یا تصمیم‌های دوراندیشانه از چنین ویژگی‌ای برخوردارند. برای آشنایی با دیدگاه کین، نک:

کین، رابرت، مسئولیت‌پذیری، تصادف و شانس: ملاحظات در باب اراده آزاد و ناعین‌انگاری، ترجمه بهرام علیزاده و محمد کیوانفر، فصلنامه ارغنون، شماره‌های ۱ و ۲، ۱۳۹۴.

^۶ برای مثال، در میان فاعل‌های انسانی، افراد بالغ این ویژگی را دارند و نوزادان، کودکان نابالغ، مجانبین و ... فاقد آن‌اند.

^۷ اتهام فریب فلسفی اغلب ناظر به تفسیر شرطی است که همسازگراییان از مفهوم توانایی ارائه می‌کنند. همسازگراییان معتقدند که شرایط پیشین جهان در اینکه چه توانایی‌هایی داشته باشیم بی‌تردید نقش دارد. برای مثال، اگر امور متفاوت بودند شاید با نداشتیم و به احتمال فراوان توانایی رقص را از دست می‌دادیم. اما این واقعیت شرطی به خودی خود نمی‌گوید که ما توانایی رقصیدن نداریم. ناهمسازگراییان معتقدند این تفسیر شرطی از توانایی نوعی فریب فلسفی است که همسازگراییان برای رهایی از مشکل تعیین‌گرایی به آن متوسل می‌شوند. در خصوص تفسیر شرطی از توانایی، نک: علیزاده، بهرام. (۱۳۹۷). «مفهوم توانایی و راهکار شرطی مور»، *تقد و نظر*، ۲۳ (۱)، ۷۵-۹۶.

^۸ کیفرباوری یا سزایبوری (retributivism) به معنای مواجهه تشویقی یا تنبیهی بر اساس ارتکاب خطا یا صواب است. در این رویکرد، مسئولیت اخلاقی بر مبنای مفهوم استحقاق موجه می‌شود نه به دلیل ملاحظات پیامدگروانه. (Pereboom 2007, p. 86) پیش‌فرض گرایش‌های کیفرباورانه این باور است که مجرم مستحق مجازات است. زمانی که این باور از بین برود آن گرایش نیز ضعیف می‌شود یا از بین می‌رود.

^۹ برخی – از جمله پریوم – معتقدند معنایی از مسئولیت اخلاقی که باید محل بحث قرار گیرد معنای استحقاق-بنیاد است و تغییر آن به دیگر معانی خطاست. فرض کنید کسانی در یک جامعه دینی، کسانی مفهوم خداوند را از «خدای شخص‌وار» (personal being) به مفهوم «جمع برآورد نیروهای فیزیکی جهان» تغییر دهند. اگر افراد جامعه به این مفهوم دوم نیز نام «خداوند» را اطلاق کنند، آنگاه با حفظ ترمینولوژی گذشته، یک جایجایی معنایی صورت گرفته است؛ یعنی مردمان از واژه «خدا» برای معنایی کاملاً متفاوت استفاده کرده‌اند. مشکلی که در این صورت پیش می‌آید این است: «در موردی مثل این، حفظ ترمینولوژی پیشین خطر گمراهی دارد. زیرا [...] مفهوم قدیمی «خدا» رها شده و همان واژه برای اشاره به مفهومی دیگر استفاده شده است.» (Pereboom 2009, p. 24) در خصوص مسائل فلسفی نیز این کار به جای آنکه به توافق در خصوص آن موضوع منجر شود به بدفهمی منتهی می‌شود.

^{۱۰} قرائت‌هایی از این استدلال را می‌توان در کارهای رابرت کین (Kane, 1996) و ریچارد تیلور (Taylor, 1974) نیز مشاهده کرد.